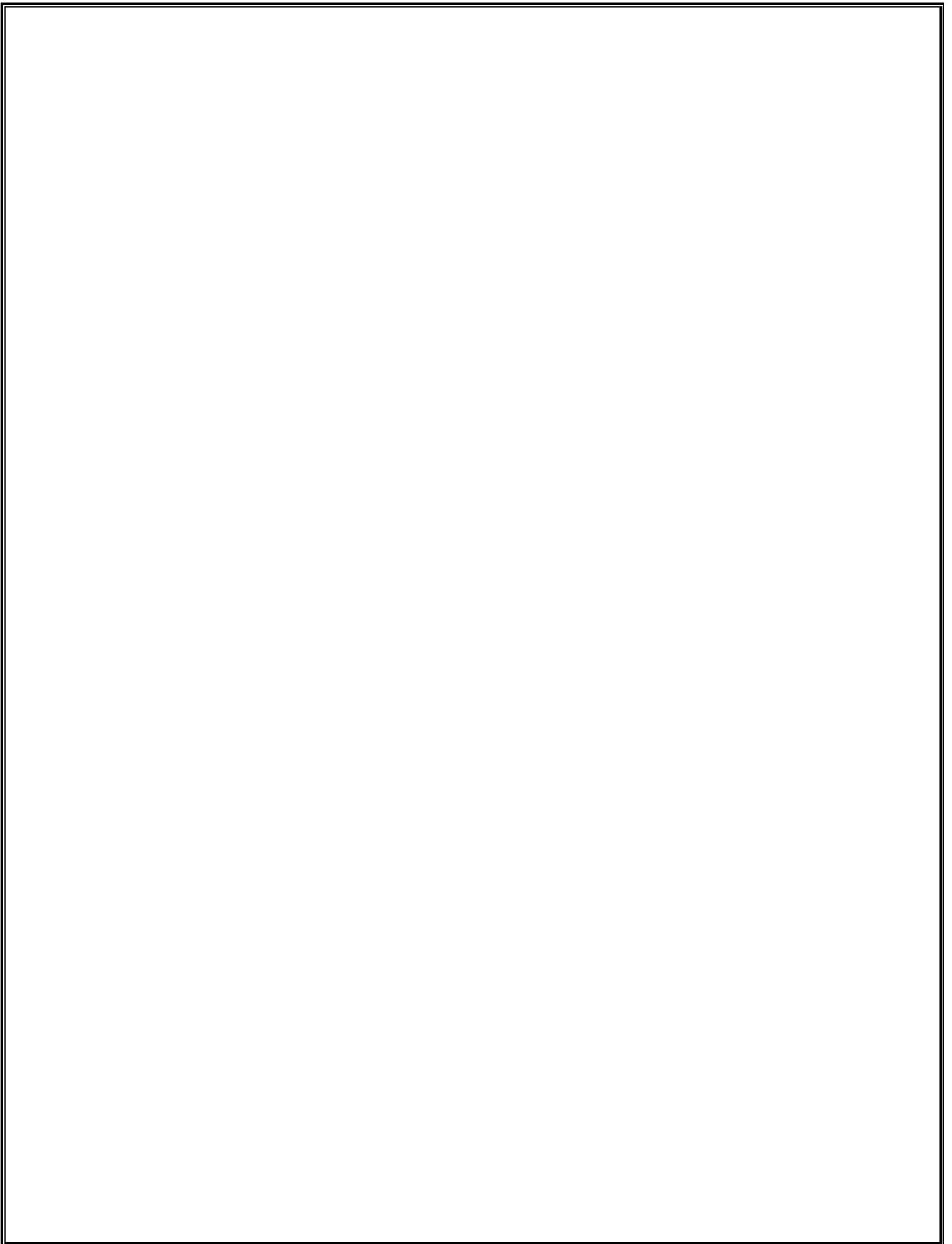


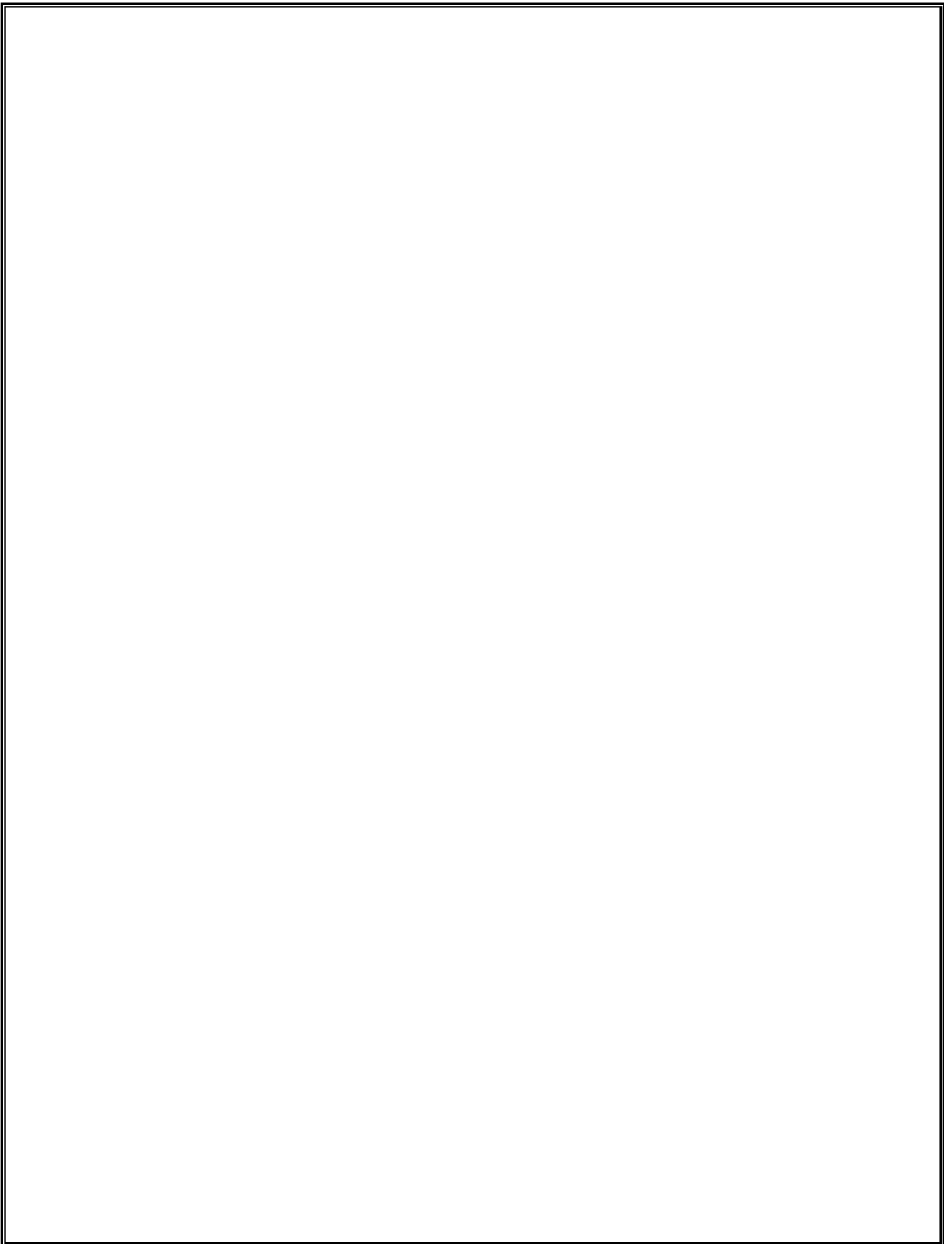
واکاوی فرار ابوبکر از جنگ خیبر

عباس دهرویه

مرکز حقایق اسلامی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



چکیده

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله برای پیشبرد دین اسلام مجبور به جنگیدن با محاربین و مشرکین و کفار شدند.

به اعتراف کتب عامه ، در مقابل صحابه ای همچون امیرالمومنین علیه السلام که با جان نثاری خود در جنگ ها از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله حمایت کردند کسانی همچون ابوبکر و عمر در جنگ ها فرار را بر قرار ترجیح دادند و رسول خدا صلی الله علیه و آله را تنها گذاشتند .

در مقابل این واکنش فرار ابوبکر و عمر خداوند متعال در قران آنها را مورد مذمت قرار میدهد و اهل آتش میداند .

و همچنین علمای اهل سنت که در کتبشان شجاعت را از شروط امامت بر شمرده اند برای توجیه فرار شیخین دست به توجیهاات واهی زده اند .

در این نوشتار بر آن هستیم که این واقعه را مورد واکاوی و بررسی قرار داده و تبیین نمائیم.

کلید واژگان: فرار ، جنگ خیبر ، ابوبکر ، عمر ، شجاعت ، امامت ، ابن تیمیه ، ترور

مقدمه

از زمانی که رسول خدا صلی الله علیه وآله بعد از سه سال دعوت خودشان را به دین اسلام علنی کردند همواره گروه‌های مختلفی با ایشان به مخالفت برخاستند .

مخالفین رسول خدا صلی الله علیه وآله که متشکل بودند از کفار و مشرکین و یهودیان و منافقین با آزار و اذیت‌های گوناگون مسیر تبلیغ را برای آن حضرت سخت می‌کردند و گاهی نهایت کار به جنگ و خونریزی کشیده می‌شد .

در این میان دین اسلام بقای خودش را مرهون جانفشانی‌های برخی صحابه از جان گذشته پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله علی‌الخصوص علی بن ابی طالب علیه‌السلام هست که در جنگ‌ها با ایثار و فداکاری و با تمام قوا از رسول خدا صلی الله علیه وآله و دین اسلام حمایت و محافظت کردند .

در میان این جانفشانی‌ها در تاریخ ، بی وفایی‌هایی از برخی صحابه از جمله ابوبکر و عمر در جنگ‌ها در تاریخ به وضوح مشاهده می‌شود که فرار را بر قرار ترجیح دادند و رسول خدا صلی الله علیه وآله را در میدان جنگ تنها رها کردند .

جنگ خیبر

غزوه خیبر از غزوات پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله برابر یهودیان خیبر بود شکل‌گیری

این جنگ به این سبب بود که یهودیان خیبر به یهودیان اخراج شده از مدینه پناه دادند و برخی از قبایل عرب را برای جنگ با مسلمانان تحریک کردند.

در سال چهارم، پس از آنکه پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله یهودیان بنی نضیر را به سبب خیانت از مدینه بیرون راندند، برخی از آنان از جمله حیی بن اخطب، سلام بن ابی الحقیق و کنانه بن ربیع بن ابی الحقیق روانه خیبر شدند. آنان سال بعد به مکه رفتند و قریش را به جنگ با پیامبر برانگیختند. بدین گونه خیبر کانون خطر و توطئه بر ضد امت نوپای اسلامی شد.^۱

فرار ابوبکر

مصادر مختلف اهل سنت فرار ابوبکر را از جنگ خیبر گزارش کرده‌اند .

ابن عساکر

ابن عساکر در تاریخ دمشق خود می‌نویسد :

«فإن رسول الله (صلى الله عليه وسلم) بعث أبا بكر وعقد له لواء فرجع وقد انهزم فبعث عمر وعقد

له لواء فرجع منهزما بالناس فقال رسول الله (صلى الله عليه وسلم) لأعطين الراية رجلا يحب الله ورسوله

ويحب الله ورسوله يفتح الله له ليس بفرار»

در روز خیبر پیامبر خدا صلی الله علیه وآله ابوبکر را به خود فراخواند و لواء جنگ را برای فتح

۱ أنساب الأشراف للبلاذري (۱/ ۳۴۳)

خیبر به او داده اما ابوبکر در حالیکه شکست خورد از میدان جنگ فرار کرد بازگشت .

سپس رسول خدا عمر را صدا کرد و لواء جنگ را به او سپرد اما عمر نیز با عده ای از

مردم شکست خورد و فرار کرد .

فلذا رسول الله فرمودند : پرچم و لواء جنگ را به کسی میدهم که خدا و پیامبر او را

دوست دارند و او نیز خدا و رسولش را دوست دارد و خداوند او را به فتح و پیروزی میرساند

و هیچگاه فرار نمی کند . و لواء جنگ به علی به ابی طالب علیه السلام سپرده شد و قلعه خیبر فتح

شد .^۲

ابن ابی شیبہ

ابن ابی شیبہ در مصنفش روایت را به همین مضمون نقل می کند :

«۳۹۶۵۳ - حدثنا علی بن هاشم قال: (حدثنا) ابن أبي (ليلی) [عن المنهال والحکم وعیسی

(عن) عبد الرحمن بن أبي (ليلی)] قال: قال علی: ما كنت معنا يا أبا (ليلی) بخيبر؟ قلت: بلى والله،

لقد كنت معكم، قال: فإن رسول الله -صلى الله عليه وسلم- بعث أبا بكر (فسار) بالناس فانهزم

حتى رجع، وبعث عمر فانهزم بالناس حتى انتهى إليه، فقال رسول الله -صلى الله عليه وسلم-:

"لأعطين الراية رجلاً يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله (يفتح الله له) ليس بفرار"، قال: فأرسل

إلى فدعاني فأتيته -وأنا أرمد إلا أبصر (شيئاً) -[(فدفع) إلى الراية فقلت: يا رسول الله كيف وأنا

أرمد لا أبصر (شيئاً؟)] قال: فتغل في عيني، ثم قال: "اللهم اكفه الحر والبرد"، قال: فما آذاني بعد

۲ «تاریخ دمشق لابن عساکر» (۱۰۷ / ۴۲)

ابن ابی الحدید

ابن ابی الحدید نیز در شعری فرار ابوبکر و عمر را در جنگ خیبر اینگونه به زبان شعر در می

اورد و مذمت می کند :

و ما انس لا انس للذین تقدما و فرهما و الفرقد علما حوب

و للرایة العظمی و قد ذهباً بها ملابس ذل فوقها و جلابیب

یشلهما من ال موسی شمر دل طویل نجاد السیف اجید یعبوب

یمج منونا سیفه و سنانه و یلهب نارا غمده و الانابیب

عذرتکما ان الحمام لمبغض و ان بقاء النفس للنفس محبوب

لیکره طعم الموت و الموت طالب فکیف یلذ الموت و الموت مطلوب

دعا قصب العلیا یملکها امرؤ بغير أفا عیل الدنائة مقضوبٌ

یری ان طول الحرب و البؤس راحة و ان دوام السلم و الخفض تعذیب

فله عینا من راه مبارزا و للحرب كأس بالمنیة مقطوب

جواد علا ظهر الجواد و اخشب تزلزل منه فی النزال الاخاشیب

و اصلت فیها مرحب القوم مقضبا جرازا به حبل الامانی مقضوب

فاشربه كأس المنیة احوس من الدم طعیم و للدم. شریب

[۱] هر چه را فراموش کنم فرار کردن این دو نفر (عمر و ابوبکر) را فراموش نمیکنم با اینکه می که فرار از جنگ گناه است. ۲- پرچم بزرگ و پر افتخار پیغمبر را با خود بردند ولی (در اثر گریختن) لباس ذلت و خواری بدان پوشانیدند. ۳- قهرمان قویدلی از آل موسی (مرحب) آندو را راند در حالیکه تیغ تیز و بلندی در دست داشت و بر اسبی چالاک سوار بود. ۴- از شمشیر و نیزه او مرگ میریخت و از غلاف تیغش آتش زبانه میکشید (آنها چون مرحب را چنین دیدند فرار کردند). ۵- من عذر شما دو نفر را (که از ترس مرحب فرار کردید) می‌پذیرم زیرا هر کسی مرگ را دشمن داشته و دوستدار زندگی است. ۶- هر وقت مرگ بسراغ شما می‌آید آنرا دوست ندارید آنوقت چگونه ممکن است خود بسراغ مرگ روید و از آن لذت ببرید. ۷- شما (دو تن، مرد این میدان نیستید بهتر که) آنرا ترک گوئید و بگذارید راد مردی (علی علیه السلام) آنرا مالک شود که هرگز گرد ننگ و مذلت بر دامن مرد انگیش ننشسته است. ۸- او چنان کسی است که طولانی شدن جنگ و سختی را راحتی میدانند و دوام مسالمت و گوشه نشینی را رنج و عذاب می‌شمارد. ۹- خوشا بحال چشمی که او را در حال جنگ و مبارزه ببیند با اینکه در جنگ کاسه مرگ لبریز است. ۱۰- بخشنده قویدلی که سوار بر اسب تیز رو بوده و بهنگام جنگ کوه‌ها (از ترس او) بلرزه در آیند. ۱۱- و مرحب در آن جنگ شمشیر برنده‌ای را کشیده بود که ریسمان آرزوها بوسیله آن قطع می‌شد. ۱۲- پس شجاع پر دلی (علی علیه السلام) کاسه مرگ را به او نوشانید و در جنگها

(برای احیای حق) بسیار رزمنده و کشنده بود.^۴

• نکات ادبی

انهزم در لغت به معنای شکست خوردن همراه با فرار است .

فرهنگ ابجدی

اسْتَهْزَمَ - اسْتَهْزَمًا [هزم] الجيوش: لشکر را گریزانید، خواستار گریز آنها شد، آنها را گریخته یافت.^۵

قاموس قرآن

سَيَهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوْكِنُ الدُّبْرَ قمر: ۴۵. بزودی آن جمع شکست خورده و فرار خواهند کرد.^۶

ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن

هَزِيمَةً است همانطور که به معنی گریختن تعبیر میشود^۷

^۴ القوائد السبع العلویات، القصيدة الاولى ۹۱/۱

^۵ فرهنگ ابجدی / ۶۹

^۶ قاموس قرآن ج ۷ / ۱۵۵

^۷ ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن ج ۴ / ۵۲۰

حکم فرار از جنگ در قران

قران کریم در سوره مبارکه انفال کسانی را که از جنگ فرار می کنند بسیار مذمت می کند و اهل آتش می داند.

یایها الذین ءامنوا اذا لقیمم الذین کفروا زحفا فلا تولوهم الادبار • ومن یولهم یومئذ دبره متحرفا لقتال او متحیزا الی فئۃ فقد باء بغضب من الله وماوه جهنم وبئس المصیر^۱

ای کسانی که ایمان آورده اید! هنگامی که با انبوه کافران در میدان نبرد رو به رو شوید، به پشت نکنید (و فرار ننمایید)! • و هر کس در آن هنگام به آنها پشت کند - مگر آنکه هدفش کناره از میدان برای حمله مجدد، و یا به قصد پیوستن به گروهی (از مجاهدان) بوده باشد - (چنین کسی) به غضب خدا گرفتار خواهد شد و جایگاه او جهنم، و چه بد جایگاهی است"

به شهادت قران کریم کسی که از جنگ فرار کند نه اینکه شرایط و لیاقت امامت و رهبری مردم را ندارد بلکه دچار غضب خداوند و آتش جهنم می شود .

و به اقرار کتب اهل سنت ابوبکر و عمر کسانی بودند که متعدد از جنگ های رسول خدا صلی الله علیه وآله فرار را بر قرار ترجیح دادند.

شجاعت شرط امامت

شیعه و اهل سنت برای خلافت و امامت بعد رسول خدا صلی الله علیه و آله شرایطی را نام میبرند که یکی از شرایط آن شجاعت است و کسی که این شرط را نداشته باشد لایق خلافت و امامت بعد رسول خدا نخواهد بود.

میر سید شریف جرجانی در شرح مواقف می نویسد :

المقصد الثانی فی شروط الامامه

الجمهور علی ان أهل الامامه و مستحقها من هو شجاع قوی القلب (لیقوی علی الذب عن الحوزة) و

الحفظ لبيضه الاسلام بالثبات فی المعارك^۹

همچنین تفتازانی در شرح مقاصد می آورد :

[المبحث الثانی الشروط التي تجب فی الامام]

قال: المبحث الثانی التکلیف و الحریه و الذکوره و العداة، و ذلك ظاهر. و زاد الجمهور الشجاعة ليقیم

الحدود، و یقاوم الخصوم^{۱۰}

۹ شرح المواقف، ج ۸، ص: ۳۴۹

۱۰ شرح المقاصد؛ ج ۵؛ ص ۲۴۳

توجیه واهی ابن تیمیه

شرط شجاعت از یکطرف، فرار شیخین در این مواقع حسّاس از زندگانی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از طرف دیگر، اهل سنّت را دچار گرفتاری کرده است، فکر کردند و کردند تا اینکه شیخ الاسلامشان یعنی جناب «ابن تیمیه» که در چنین مواردی حلالّ مشاکل!! آنان است فکری بکر و چاره ای معقول!! اندیشیده، چنین می گوید:

شکی نیست که ما در خلیفه و حاکم اسلام به لزوم وجود صفت شجاعت قائلیم، ولکن

شجاعت بر دو قسم است:

۱- شجاعت قلبی

۲- شجاعت بدنی

و ابوبکر درست است از شجاعت بدنی بی بهره بوده، ولی او دارای شجاعت قلبی بوده،

و همین مقدار از شجاعت برای حاکم اسلامی کافی است!! و در ادامه سخنانش می گوید:

و اگر شما می گوئید علی اهل جهاد و قتال بوده، ما می گوئیم: عمر بن خطّاب نیز اهل

قتال و جنگ در راه خداوند بوده است، ولی باید دانست که قتال بر دو قسم است:

۱- قتال با شمشیر

۲- قتال با دعاء

و عمر بن خطاب با دعاء، در راه خداوند قتال کرده است^{۱۱}.

«وَيَحْتَاجُ إِلَى شَجَاعَةِ الْقَلْبِ، وَإِلَى الْقِتَالِ بِالْيَدِ. وَهُوَ إِلَى الرَّأْيِ وَالشَّجَاعَةِ فِي الْقَلْبِ فِي الرَّأْسِ الْمُطَاعِ

الرَّأْسِ الْمُطَاعِ أَحْوَجُ مِنْهُ إِلَى قُوَّةِ الْبَدَنِ، وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - مُقَدَّمَانِ فِي أَنْوَاعِ الْجِهَادِ غَيْرِ

الْجِهَادِ غَيْرِ قِتَالِ الْبَدَنِ»^{۱۲}

ترسو بودن ابوبکر

ابن ابی الحدید معتزلی سنی در شرح نهج البلاغه اقرار میکند که ابوبکر ترسو بوده و در جنگی

شرکت نکرده است.

و لو كان أبو بكر شريكاً لرسول الله في الرسالة و ممنوحاً من الله بفضيلة النبوة، و كانت قريش و

العرب تطلبه كما تطلب محمداً صلى الله عليه و آله و سلم لكان للجاحظ أن يقول ذلك فأما و حاله حاله

و هو أضعف المسلمين جنانا و أقلهم عند العرب تره لم يرم ابوبكر بسهم قط و لاسل سيفاً و لا اراق دمأ؛

و هو أحد الأتباع غير مشهور و لا معروف و لا طالب و لا مطلوب فكيف يجوز أن يجعل مقامه و منزلته

مقام رسول الله ص و منزلته و لقد خرج ابنه عبد الرحمن مع المشركين فرآه أبو بكر فقام مغیظاً عليه فسل

من السيف مقدار إصبع يريد البروز إليه فقال له رسول الله ص يا أبا بكر شم سيفك و أمتعنا بنفسك و لم

يقل له و أمتعنا بنفسك إلا لعلمه بأنه ليس أهلاً للحرب و ملاقاء الرجال و أنه لو بارز لقتل^{۱۳}

۱۱ «منهاج السنة النبوية» (۸ / ۸۷ - ۷۷):

۱۲ «منهاج السنة النبوية» (۸ / ۸۷):

۱۳ شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۲۸۱

اگر ابوبکر در پیامبری شریک رسول خدا بود و فضیلت نبوت را به او هم داده بودند و قریش و عرب همانگونه که محمد (صلی الله علیه وآله) را می طلبیدند در طلب او بودند البته جاحظ می توانست چنان سخنی بگوید ولی وقتی می بینیم او از همه مسلمانان کم دل تر بوده و کمتر از همگان به عرب ها گزند رسانیده و هرگز نه تیری انداخته و نه شمشیری کشیده و نه خونی ریخته و خود یکی از دنباله روهای نامعروف و غیر مشهور است که نه او در طلب کسی بر آمده و نه کسی در طلب او، در این حال چگونه می توان مقام و منزلت او را در کنار مقام و منزلت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نهاد؟ پسرش عبد الرحمن که در روز احد با مشرکان بیرون آمده بود چون ابوبکر وی را دید خشمناک برخاست و به اندازه یک انگشت شمشیر را کشید و آهنگ روبرو شدن با او کرد و رسول خدا (صلی الله علیه وآله) گفت ای ابوبکر! شمشیر را در نیام کن و ما را با وجود خویش بهره مند گردان، این که به او گفت ما را با وجود خویش بهره مند گردان تنها برای این بود که می دانست او مرد جنگ و زد و خورد با پهلوانان نیست و اگر پای به میدان نهد کشته می شود.

دلایل فرار

علت فرار ابوبکر و عمر از جنگ طبعاً می تواند عدم شجاعت و ترسو بودن و دنیا طلبی ، عدم اعتقاد به آخرت و معاد باشد .

اما در بررسی دقیق تر می توان به مطلب مهمتری دست یافت و آنهم فرار برای حفظ جان برای به دست آوردن قدرت بعد رسول خدا است.

از قدیمی ترین کتاب های سیره تا متاخرین نوشتند که ابتدای دعوت رسول خدا برخی قبائل آمدند خدمت رسول الله صلی الله علیه وآله و گفتند که ما ایمان می آوریم و پشتیبانی می کنیم اما به این شرط که بعد شما ریاست از ان ما باشد .

این مطلب را ابن هشام در کتاب سیره خودش اینچنین نقل می کند :

قَالَ ابْنُ هِشَامٍ: فِرَاسُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَلْمَةَ الْخَيْرِ بْنِ قُشَيْرِ بْنِ كَعْبِ بْنِ رَبِيعَةَ بْنِ عَامِرِ بْنِ صَعْصَعَةَ: وَاللَّهِ، لَوْ أَنِّي أَخَذْتُ هَذَا الْفَتَى مِنْ قُرَيْشٍ، لَأَكَلْتُ بِهِ الْعَرَبَ، ثُمَّ قَالَ: أَرَأَيْتَ إِنْ نَحْنُ بَايَعْنَاكَ عَلَى أَمْرِكِ، ثُمَّ أَظْهَرَكَ اللَّهُ عَلَى مَنْ خَالَفَكَ، أَيْكُونُ لَنَا الْأَمْرُ مِنْ بَعْدِكَ؟ قَالَ: الْأَمْرُ إِلَى اللَّهِ يَضَعُهُ حَيْثُ يَشَاءُ. قَالَ: فَقَالَ لَهُ: أَفْتَهَدَفَ نَحْوَرُنَا لِلْعَرَبِ دُونَكَ، فَإِذَا أَظْهَرَكَ اللَّهُ كَانَ الْأَمْرُ لِعَيْرِنَا! لَا حَاجَةَ لَنَا بِأَمْرِكَ؛ فَأَبَوْا عَلَيْهِ^{١٤}.

این نشان می دهد که می دانستند یا کسانی پیش بینی کرده بودند که رسول الله صلی الله علیه وآله صاحب قدرت می شود و آمدند تا با پیغمبر همکاری کنند تا ریاست کشور و مردم را بعد پیامبر بدست بگیرند .

١٤ سیره ابن هشام - ت طه عبدالرؤف سعد ٢ / ٥١ ، السیره النبویه ، ابن کثیر ٢ / ١٥٨ ،

آیه دوم از سوره مبارکه مدثر^{۱۵} مردم مکه و اطرافیان رسول خدا را به چند دسته تقسیم

می‌کند: کفار ، مشرکین ، اهل کتاب و فی قلوبهم مرض .

با مطالعه تاریخ سه گروه اول یعنی کفار و مشرکین و اهل کتاب کاملاً مشخص هست چه

کسانی هستند و آنچه مجهول هست کسانی هستند از منافقین که قرآن کریم از آنها به فی قلوبهم

مرض تعبیر می‌کند.

تفاسیر شیعه و سنی مصادیق (فی قلوبهم مرض) را منافقین معرفی کرده‌اند .

پس دو مطلب به دست می‌آید:

اول : فی قلوبهم مرض کسانی هستند که به ظاهر شهادتین را جاری کرده‌اند و اطراف

رسول خدا هستند اما به قلب ایمان ندارند و به تعبیر تفاسیر منافق هستند.

دوم : این منافقین کسانی هستند که از روز های ابتدا همراه رسول خدا صلی الله علیه

وآله بوده‌اند و به دروغ اظهار ایمان و اسلام می‌کردند چرا که سوره مدثر به اتفاق شیعه و سنی

مکی هست و در مکه نازل شده است .

تایید این مطلب روایتی است که مرحوم صدوق در کتاب کمال الدین و تمام النعمه نقل

۱۵ و مَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا لِيَسْتَيَقِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَيَزِدَّ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَانًا وَلَا يَرْتَابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْمُؤْمِنُونَ وَيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْكَافِرُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْبَشَرِ (۳۱)

می کند :

که سعد بن عبدالله اشعری قمی می گوید :

روزی در مناظره درگیر یک ناصبی متعصب شدم که در باطل خودش بسیار تند و بد زبان بود .

یک روز که با وی مناظره می کردم گفت: ای سعد! وای بر تو و بر اصحاب تو شما رافضیان زبان

به طعن مهاجر و انصار می گشائید و ولایت و امامت آنها را از ناحیه رسول خدا انکار می کنید.

سپس گفت: ای سعد! ایراد دیگری دارم که بینی رافضیان را خرد می کند، آیا شما نمی پندارید که

صدیقی که از شک و تردید مبراست و فاروقی که حامی ملت اسلام بوده است منافق بودند و بی دینی

خود را نهان می کردند و در این باب به واقعه شب عقبه استدلال می کنید، حالا به من بگو آیا صدیق و

فاروق از روی رغبت اسلام آوردند و یا آنکه به زور و اکراه؟ سعد گوید: من اندیشه کردم که چگونه این

سؤال را از خود بگردانم که تسلیم وی نشوم و بیم آن داشتم که اگر بگویم ابو بکر و عمر از روی میل و

رغبت اسلام آوردند او بگوید: با این وصف دیگر پیدایش نفاق در دل آنها معنی ندارد، زیرا نفاق هنگامی

به قلب آدمی درآید که هیبت و هجوم و غلبه و فشار سختی انسان را ناچار سازد که بر خلاف میل قلبی

خود چیزی را اظهار کند چنان که خدای تعالی فرموده است:

فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحَدَهُ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ فَلَمْ يَنْفَعَهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا

بَأْسَنَا. ۱۶

و اگر می‌گفتم آنها به اکراه اسلام آوردند مرا مورد سرزنش قرار می‌داد و می‌گفت: آنجا شمشیری نبود که موجب وحشت آنها بشود! سعد گوید: من با تزویر خود را از دست او رهانیدم ولی از خشم اندرونی پر شده بود و از غصه نزدیک بود جگرم پاره پاره شود، و من پیش از آن طوماری تهیه کرده بودم و در آن چهل و چند مسأله دشوار را نوشته بودم که پاسخگویی برای آنها نیافته بودم و می‌خواستم از عالم شهر خود احمد بن اسحاق که مصاحب مولایمان ابو محمد علیه السلام بود پرسش کنم و به دنبال او رفتم، او به قصد سرّ من رای و برای شرفیابی حضور امام علیه السلام از قم بیرون رفته بود و در یکی از منازل راه به او رسیدم و چون با او مصافحه کردم گفتم: خیر است، گفتم: اوّلاً مشتاق دیدار شما بودم و ثانیاً طبق معمول سؤالهایی از شما دارم، گفتم: در این مورد با هم برابر هستیم، من هم مشتاق ملاقات مولایم ابو محمد علیه السلام هستم و می‌خواهم مشکلاتی در تأویل و معضلاتی در تنزیل را از ایشان پرسش کنم، این رفاقت میمون و مبارک است زیرا به وسیله آن به دریایی خواهی رسید که عجائبش تمام و غرائبش فانی نمی‌شود و او امام ما است.

بعد از آن با هم به سامراً درآمدیم و به در خانه مولایمان رسیدیم اجازه خواستیم و برای ما اذن دخول صادر شد.

.... بر امام عسکری علیه السلام سلام کردیم و او پاسخ گرمی داد و اشاره فرمود که بنشینیم ...

امام فرمود: و مسائلی که می‌خواستی بپرسی! گفتم: ای مولای من آن مسائل نیز بر حال

خود است، فرمود: از نور چشمم (امام زمان علیه السلام) بپرس! و به آن پسر بچه اشاره فرمود

و آن پسر بچه گفت: از هر چه می‌خواهی بپرس. (وقتی سوال خود را پرسیدم امام زمان علیه السلام فرمودند):

و آنگاه که گفت: به من بگو که اسلام صدیق و فاروق آیا به طوع و رغبت بوده است یا به اکراه و اجبار؟ چرا به او نگفتی که اسلام آن دو از روی طمع بوده است زیرا آنها با یهودیان مجالست داشتند و از آنها از پیشگویی‌های تورات و سایر کتب پیشینیان و داستان محمد صلی الله علیه و آله و سلم و پایان کار او استخبار کرده بودند و آنها یادآور می‌شدند که محمد بر عرب مسلط می‌شود همچنان که بخت نصر بر بنی اسرائیل مسلط شد و از پیروزی او بر عرب گریزی نیست همچنان که از پیروزی بخت نصر بر بنی اسرائیل گریزی نبود جز آنکه او در دعوی نبوت خود دروغگو بود. پس به نزد محمد آمدند و با او در ادای شهادت لا إله إلا الله همراهی کردند و به طمع آنکه چون امور او استقرار یافت و احوالش استقامت گرفت به هر یک حکومت شهری خواهد رسید و چون از رسیدن به این مقصد ناامید شدند نقاب بر چهره کشیدند و با عده‌ای از همگنان منافق خود به بالای آن گرده رفتند تا او را بکشند و خدای تعالی مکر آنها را برطرف ساخت و در حالی که خشمگین بودند برگشتند و خیری به آنها نرسید.

أَسْلَمًا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا لَمْ لَمْ تَقُلْ لَهُ بَلْ أَسْلَمَا طَمَعًا وَ ذَلِكِ بَأْتُهُمَا كَانَا يَجَالِسَانِ الْيَهُودَ وَ يَسْتَخْبِرَانِهِمْ
عَمَّا كَانُوا يَجِدُونَ فِي التَّوْرَةِ وَ فِي سَائِرِ الْكُتُبِ الْمُتَقَدِّمَةِ النَّاطِقَةَ بِالْمَلَأْحِمِ مِنْ حَالٍ إِلَى حَالٍ مِنْ قِصَّةِ مُحَمَّدٍ
ص وَ مِنْ عَوَاقِبِ أَمْرِهِ فَكَانَتْ الْيَهُودُ تَذَكُرُ أَنَّ مُحَمَّدًا يَسْلُطُ عَلَى الْعَرَبِ كَمَا كَانَ بُخْتِ نَصْرٍ سُلْطَ عَلَى بَنِي

إِسْرَائِيلَ وَلَا بُدَّ لَهُ مِنَ الظَّفَرِ بِالْعَرَبِ كَمَا ظَفَرَ بُخْتَ نَصْرُ بِنِي إِسْرَائِيلَ غَيْرَ أَنَّهُ كَاذِبٌ فِي دَعْوَاهُ أَنَّهُ
نَبِيُّ فَاتِيَا مُحَمَّدًا فَسَاعِدَاهُ عَلَى شَهَادَةٍ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَبَايَعَاهُ طَمَعًا فِي أَنْ يَنَالَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِنْ
جِهَتِهِ وَكَأَيَّةَ بَلَدٍ^{۱۷}

همانطوری که در کلام امام زمان علیه السلام در روایت وارد شده است حضرت فرمودند
: ابوبکر و عمر با بزرگان و پیشگویان یهود در ارتباط بودند و از نصرت پیامبر خاتم با خیر بودند
لذا از ابتدا از روی طمع به قدرت و خلافت رسول خدا صلی الله علیه وآله ایمان آوردند . و
ایمانشان حقیقی نبود و منافقانه بود .

از این روایات برخی از سوالات تاریخی و قرآنی رمز گشایی می شود .

اولا : مصداق اتم و اکمل فی قلوبهم مرض ابوبکر و عمر هستند . که از ابتدا ظاهرا به
پیامبر خدا اسلام آوردند اما در دلشان ایمانی وارد نشده بود و به تعبیر قرآن قلوبشان مریض بود
به مرض نفاق .

ثانیا : دلیل اصلی فرار ابوبکر و عمر از جنگ ها که کتب عامه ان را نقل کرده اند این بود
که جان خودشان را حفظ کنند تا به قدرت و خلافت بعد رسول خدا برسند .

و همانطور که در لسان امام زمان علیه السلام وارد شد علت ترور های نافرجام متمادی رسول خدا همین بود که زودتر به خواسته های خبیث و دنیایی خودشان برسند و حتی جان رسول خدا برای آنها در رسیدن به اهداف شومشان اهمیتی نداشت.

ترور های نافرجام

ترور پیامبر خدا صلی الله علیه و اله در دو تاریخ و اتفاق ثبت شده است .

اول در عقبه ای بعد از بازگشت از جنگ تبوک و دوم در گردنه هرشا پس از بازگشت از حجه الوداع و بعد از جریان غدیر خم .

ترور اول

این ترور معروف به اصحاب عقبه هست و بعد از برگشت از جنگ تبوک اتفاق افتاده است بیهقی در دلائل النبوه این ترور را چنین گزارش میکند :

لَمَّا رَجَعَ رَسُولُ اللَّهِ ص قَافِلًا مِنْ تَبُوكِ إِلَى الْمَدِينَةِ حَتَّى إِذَا كَانَ بِبَعْضِ الطَّرِيقِ مَكَرَ بِهِ نَاسٌ مِنْ أَصْحَابِهِ فَتَأَمَّرُوا أَنْ يَطْرَحُوهُ مِنْ عَقْبِهِ فِي الطَّرِيقِ وَ أَرَادُوا أَنْ يَسْلُكُوهَا مَعَهُ فَأَخْبَرَ رَسُولُ اللَّهِ خَبْرَهُمْ فَقَالَ مَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَأْخُذَ بَطْنَ الْوَادِي فَإِنَّهُ أَوْسَعُ لَكُمْ فَأَخَذَ النَّبِيُّ ص الْعَقْبَةَ وَ أَخَذَ النَّاسُ بَطْنَ الْوَادِي إِلَّا النَّفَرَ الَّذِينَ أَرَادُوا الْمَكَرَ بِهِ اسْتَعَدُّوا وَ تَلَثَّمُوا وَ أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ص حُذَيْفَةَ بْنَ الْيَمَانِ وَ عَمَّارَ بْنَ يَاسِرٍ فَمَشَى مَعَهُ مَشْيًا وَ أَمَرَ عَمَّارًا أَنْ يَأْخُذَ بِرِمَامِ النَّاقَةِ وَ أَمَرَ حُذَيْفَةَ يَسُوقُهَا فَبَيْنَا هُمْ يَسِيرُونَ إِذْ سَمِعُوا وَكْرَةَ الْقَوْمِ مِنْ وَرَائِهِمْ قَدْ غَشَوْهُ فَغَضِبَ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ أَمَرَ حُذَيْفَةَ أَنْ يَرُدَّهُمْ فَرَجَعَ وَ مَعَهُ مِحْجَنٌ فَاسْتَقْبَلَ وَجْوهَ رَاحِلَتِهِمْ وَ ضَرَبَهُمْ ضَرْبًا بِالْمِحْجَنِ وَ أَبْصَرَ الْقَوْمَ وَ هُمْ مُتَلَثِّمُونَ فَرَعَبَهُمُ اللَّهُ حِينَ أَبْصَرُوا حُذَيْفَةَ وَ ظَنُّوا أَنَّ

مَكَرَهُمْ قَدْ ظَهَرَ عَلَيْهِ فَاسْرَعُوا حَتَّى خَالَطُوا النَّاسَ وَ أَقْبَلَ حُدَيْفَةُ حَتَّى أُدْرِكَ رَسُولَ اللَّهِ صِ فَلَمَّا
 أُدْرِكُهُ قَالَ اضْرِبِ الرَّاحِلَةَ يَا حُدَيْفَةُ وَ امْشِ أَنْتَ يَا عَمَّارٌ فَاسْرَعُوا فَخَرَجُوا مِنَ الْعَقْبَةِ يَنْتَظِرُونَ النَّاسَ
 فَقَالَ النَّبِيُّ يَا حُدَيْفَةُ هَلْ عَرَفْتَ مِنْ هَؤُلَاءِ الرَّهْطِ أَوْ الرَّكْبِ أَحَدًا فَقَالَ عَرَفْتُ رَاحِلَةَ فُلَانٍ وَ فُلَانٍ وَ
 كَانَ ظَلَمَهُ اللَّيْلِ غَشِيَتْهُمْ وَ هُمْ مُتَلَثِّمُونَ فَقَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا شَأْنُ الرَّكْبِ وَ مَا أَرَادُوا قَالُوا لَا يَا رَسُولَ
 اللَّهِ قَالَ فَإِنَّهُمْ مَكَرُوا لِيَسِيرُوا مَعِيَ حَتَّى إِذَا أَظْلَمَتْ بِي الْعَقْبَةُ طَرَحُونِي مِنْهَا قَالُوا أ فَلَا تَأْمُرْ بِهِمْ يَا
 رَسُولَ اللَّهِ إِذَا جَاءَكَ النَّاسُ فَتَضْرِبَ أَعْنَاقَهُمْ قَالَ أَكْرَهُ أَنْ يَتَحَدَّثَ النَّاسُ وَ يَقُولُوا إِنَّ مُحَمَّدًا قَدْ
 وَضَعَ يَدَهُ فِي أَصْحَابِهِ فَسَمَّاهُمْ لَهُمَا وَ قَالَ اكْتُمَاهُمْ.^{۱۸}

هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و آله با مسلمین از تبوک مراجعت میکرد و در راه
 مدینه بسیر خود ادامه میداد، گروهی از اصحاب او اجتماعی کردند، و تصمیم گرفتند که آن جناب
 را در یکی از گردنه‌های بین راه بطور مخفیانه از بین ببرند، و در نظر داشتند که با آن حضرت از
 راه عقبه حرکت کنند.

پیغمبر اکرم از این تصمیم خائنانه مطلع شد و فرمود: هر کس میل دارد از راه بیابان برود
 زیرا که آن راه وسیع است و جمعیت به آسانی از آن میگذرد، حضرت رسول هم از راه عقبه که
 منطقه کوهستانی بود براه خود ادامه داد، و لیکن آن چند نفر که اراده قتل پیغمبر را داشتند برای
 این کار مهیا شدند، و صورتهای خود را پوشانیدند و جلو راه را گرفتند.

حضرت رسول امر فرمود، حذیفه بن یمان و عمار بن یاسر در خدمتش باشند، و به عمار فرمود: مهار شتر را بگیرد و حذیفه هم او را سوق دهد، در این هنگام که راه میرفتند ناگهان صدای دویدن آن جماعت را شنیدند، که از پشت سر حرکت میکنند و آنان حضرت رسول را در میان گرفتند و در نظر داشتند قصد شوم خود را عملی کنند.

پیغمبر اکرم از این جهت به غضب آمد، و به حذیفه امر کرد که آن جماعت منافق را از آن جناب دور کند، حذیفه بطرف آنها حمله کرد و با عصائی که در دست داشت، بر صورت مرکب‌های آنها زد و خود آنها را هم مضروب کرد، و آنها را شناخت، پس از این جریان خداوند آنها را مرعوب نمود و آنها فهمیدند که حذیفه آنان را شناخته و مکرشان آشکار شده است، و با شتاب و عجله خودشان را به مسلمین رسانیدند و در میان آنها داخل شدند.

بعد از رفتن آنها حذیفه خدمت حضرت رسول رسید، و پیغمبر فرمود: حرکت کنید، و با شتاب از عقبه خارج شدند، و منتظر بودند تا مردم برسند، پیغمبر اکرم فرمود: ای حذیفه شما این افراد را شناختید؟ عرض کرد: مرکب فلان و فلان را شناختم، و چون شب تاریک بود، و آنها هم صورت‌های خود را پوشیده بودند لذا از تشخیص آنها عاجز شدم.

حضرت فرمود: فهمیدید که اینها چه قصدی داشتند؟ و در نظر داشتند چه عملی انجام دهند؟ گفتند: مقصود آنان را ندانستیم، گفت: این جماعت در نظر گرفته بودند از تاریکی شب استفاده کنند و مرا از کوه بزیر اندازند، عرض کردند:

یا رسول الله! امر کنید تا مردم گردن آنها را بزنند، فرمود: من دوست ندارم مردم بگویند که محمد اصحاب خود را متهم میکند و آنها را میکشد، شما هم این موضوع را ندیده بگیرید و ابراز نکنید.

اعتراف ابن حزم

با کمال تعجب ابن حزم نام برخی از این افراد را در کتاب المحلی می آورد و نقل می کند:

«قَدْ رَوَى أَخْبَاراً فِيهَا أَنَّ أَبَا بَكْرٍ، وَعُمَرَ، وَعُثْمَانَ، وَطَلْحَةَ، وَسَعْدَ بْنَ أَبِي وَقَّاصٍ - رَضِيَ اللَّهُ

عَنْهُمْ - أَرَادُوا قَتْلَ النَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - وَإِلْقَاءَهُ مِنَ الْعَقَبَةِ فِي تَبُوكِ»^{۱۹}

گرچه ابن حزم سعی دارد این روایت را از طریق (ولید بن جمیع) مخدوش کند اما علاوه

بر اینکه این شخص از روایان صحیح مسلم است و اهل سنت تمام راویان صحیح مسلم و بخاری

را ثقه میدانند^{۲۰}

۱۹ «المحلی بالآثار» (۱۲ / ۱۶۰)

۲۰ یُنْبَغِي لِكُلِّ مَنْصِفٍ أَنْ يَعْلَمَ أَنَّ تَخْرِيجَ صَاحِبِ الصَّحِيحِ لِأَيِّ رَاوٍ كَانَ مُقْتَضٍ لِعِدَالَتِهِ عِنْدَهُ وَصِحَّةَ ضَبْطِهِ وَعَدَمَ غَفْلَتِهِ وَكَأَنَّ سِيمَا مَا أَنْصَفَ إِلَيْهِ ذَلِكَ مِنْ إِطْبَاقِ جُمُهورِ الْأَئِمَّةِ عَلَى تَسْمِيَةِ الْكُتَابَيْنِ بِالصَّحِيحَيْنِ..... قَدْ كَانَ الشَّيْخُ أَبُو الْحَسَنِ الْمُقَدِّسِي يَقُولُ فِي الرَّجُلِ الَّذِي يَخْرُجُ عَنْهُ فِي الصَّحِيحِ هَذَا جَازَ الْقَنْطَرَةَ « فَتَحَ الْبَارِي لِابْنِ حِجْرٍ » (۱ / ۳۸۴)

افرادی مثل ابن سعد در طبقات^{۲۱}، ابن حبان در الثقات^{۲۲}، عجلی در الثقات^{۲۳} و ذهبی در میزان الاعتدال^{۲۴} و ... او را توثیق کرده اند .

ترور دوم

ترور دوم در مکانی به نام گردنه ی هرشی اتفاق افتاده است که در مسیر برگشت از حجه الوداع و بعد از جریان غدیر خم بوده است .

سلیم بن قیس توطئه ترور در گردنه هرشا را اینطور روایت میکند :

اول کسانی که بر غضب خلافت هم پیمان شدند ابو بکر و عمر بودند، و اساس و پایه‌ای که طبق آن پیمان بستند و سایر پیمانهایشان هم بر آن پایه بود این بود که «اگر محمد بمیرد یا کشته شود این امر خلافت را از اهل بیتش بگیریم بطوری که تا ما هستیم احدی از آنان به خلافت دست نیابد».

بعد از آن ابو عبیده جراح و معاذ بن جبل و در آخر سالم مولی ابی حذیفه هم به آنان پیوستند و پنج نفر شدند. اینان جمع شدند و داخل کعبه رفتند و در بین خود نوشته‌ای در این باره نوشتند که: «اگر

۲۱ « الطبقات الکبری ط دار صادر» (۶ / ۳۵۴)

۲۲ « الثقات لابن حبان» (۵ / ۴۹۲)

۲۳ « الثقات للعجلی ط الدار» (۲ / ۳۴۲)

۲۴ « میزان الاعتدال» (۴ / ۳۳۷)

محمد بمیرد یا کشته شود...». و در تمام این قضایا عایشه و حفصه جاسوس پدرانشان در خانه پیامبر صلی الله علیه و آله بودند.

سپس ابو بکر و عمر جمع شدند و سراغ منافقین و آزادشدگان فرستادند و ما بین خود مشورت و نظر خواهی کردند و بر این رأی متفق شدند که هنگام بازگشت پیامبر صلی الله علیه و آله از حجه الوداع در گردنه «هرشی» که در راه مکه در نزدیکی جحفه است شتر حضرت را بر مانند و به این طریق حضرت را بقتل برسانند.

کسانی که اجرای نقشه را بر عهده داشتند چهارده نفر بودند که در جنگ تبوک هم همین

نقش را بر عهده داشتند ولی این نقشه آنان بر آب شد.^{۲۵}

منابع و مأخذ

١. قران كريم
٢. كمال الدين و تمام النعمه ، ابن بابويه، محمد بن على ، ٣٨١ ق ، اسلاميه
٣. أسرار آل محمد عليهم السلام / ترجمه كتاب سليم ، هلالى، سليم بن قيس م ٧٦ ق ، مترجم:
مترجم: انصارى زنجانى خوئينى، اسماعيل ، نشر الهادى
٤. البدايه والنهائيه ، أبو الفداء إسماعيل بن عمر بن كثير القرشى البصرى ثم الدمشقى (ت ٧٧٤ هـ)
، دار هجر للطباعه والنشر والتوزيع والإعلان
٥. المحلى بالآثار ، أبو محمد على بن أحمد بن سعيد بن حزم الأندلسى [الظاهرى] ، دار الفكر -
بيروت
٦. تاريخ مدينه دمشق وذكر فضلها وتسميه من حلها من الامثال أو اجتاز بنواحيها من واردتها
وأهلها
٧. أبى القاسم على بن الحسن ابن هبه الله بن عبد الله الشافعى المعروف بابن عساكر (٤٩٩ - هـ -
٥٧١ هـ) ، دار الفكر للطباعه والنشر والتوزيع
٨. المصنف لابن أبى شيبه ، أبى بكر عبد الله بن محمد بن أبى شيبه العبسى الكوفى ، (١٥٩ هـ -
٢٣٥ هـ) ، الناشر: دار كنوز إشبيليا للنشر والتوزيع، الرياض - السعوديه
٩. القصائد الهاشميات والقصائد العلويات ، الناشر مؤسسه الأعلمى للمطبوعات
١٠. فرهنگ ابجدى ، بستانى، فؤاد افرام ، ١٩٠٦ م ، انتشارات اسلامى

١١. قاموس قرآن ، قرشى بنايى، على اكبر ، معاصر ، دار الكتب الاسلاميه

١٢. مفردات ألفاظ القرآن ، راغب اصفهاني، حسين بن محمد ، ٥٠٢ ق ، دار القلم - الدار

الشاميه

١٣. شرح المواقف ، ايجى - مير سيد شريف |، ٧٥٦ ق - ٨١٦ ق ، الشريف الرضى

١٤. شرح المقاصد ، سعد الدين تفتازانى ٧٩٣ ق ، الشريف الرضى

١٥. منهاج السنه النبويه فى نقض كلام الشيعة القدرية ، تقى الدين أبو العباس أحمد بن

عبد الحلیم بن عبد السلام بن عبد الله بن أبى القاسم بن محمد ابن تيمية الحرانى الحنبلى الدمشقى

(ت ٧٢٨هـ) ، جامعة الإمام محمد بن سعود الإسلامية

١٦. شرح نهج البلاغه لابن أبى الحديد ، ابن ابى الحديد ، ٦٥٥ ق ، مكتبة آية الله المرعشى

١٧. فتح البارى شرح صحيح البخارى ، أحمد بن على بن حجر أبو الفضل العسقلانى

الشافعى ، دار المعرفة - بيروت

١٨. الطبقات الكبرى ، أبو عبد الله محمد بن سعد بن منيع الهاشمى بالولاء، البصرى،

البغدادى المعروف بابن سعد (ت ٢٣٠هـ) ، دار صادر - بيروت

١٩. الثقات ، محمد بن حبان بن أحمد بن حبان بن معاذ بن مَعْبَد، التميمى، أبو حاتم،

الدارمى، البستى (ت ٣٥٤هـ) ، دائرة المعارف العثمانية بحيدر آباد الدكن الهند

٢٠. معرفة الثقات من رجال أهل العلم والحديث ومن الضعفاء وذكر مذاهبهم وأخبارهم ، أبو

الحسن أحمد بن عبد الله بن صالح العجلي الكوفي (ت ٢٦١هـ) ، مكتبة الدار - المدينة المنورة - السعودية

٢١. ميزان الاعتدال في نقد الرجال ، شمس الدين أبو عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان بن قايماز

الذهبي (ت ٧٤٨هـ) ، دار المعرفة للطباعة والنشر، بيروت - لبنان

٢٢. جمل من أنساب الأشراف ، أحمد بن يحيى بن جابر بن داود البكاذري (ت ٢٧٩هـ) ، دار

الفكر - بيروت